



«بسمه تعالی»

حقیقت سعادت و لذت

در این گفتار بر آن هستیم که یکی از ابعاد مختلف تحقیق و تدریس‌های دانشمند معظم، فیلسوف متأله، حکیم و عارف وارسته دکتر سیدعلی موسوی را بیان کنیم. از میان سلسله رسائل ایشان رساله‌ای تحت عنوان «نیروی سعادت حقیقی» از جلد نهم اسفار ملاصدرا (اعلی‌ا... مقامه) است که «حقیقت سعادت» ذیل بهره‌های علمی و اجتماعی مورد بررسی معظم له قرار می‌گیرد. از آنجاکه سعادت یک اجتماع به سعادت فرد فرد آن بستگی دارد، باید بررسی نمود که «افراد تشکیل دهنده یک اجتماع چگونه افرادی باشند تا آن اجتماع سعادت مند شود؟ آیا اجتماعی که افراد آن قدرتمند و ثروتمند باشند، اجتماعی سعادت مند است؟ آیا سعادت در رقم و اندازه‌های ماده خلاصه میشود؟ آیا سعادت در داشتن خانه وسیع، وجود رفاه در زندگی و... است؟ یا اجتماعی سعادت مند است که افراد آن به دنبال صیقل دادن وجود خود بوده و به دنبال راهی برای یافتن قدرت ادراک، شکوفایی استعدادها و جواهر نهفته درون خویش باشند؟

اما مثالی برای روشن شدن این مطلب «علم و جهل» در انسان است. انسانی که قدم به قدم با حرکت خود از عدمها فاصله بگیرد و به سوی دریافت حقیقت علم برود این حرکت برای او عین کمال و سعادت است؛ و اگر در این راستا نتواند از عدمها فاصله بگیرد و در جهل غوطه ور باشد، آنجا دیگر به سعادت راهی نخواهد داشت.

حضرت استاد در تحلیل این موضوع می‌فرماید: اگر شما جمعیت عالم را آمار بگیرید، از صد نفر چند نفرشان در سعادت و چند نفر آنها در شقاوت‌اند؟ ۹۹ نفر، بلکه ۵/۹۹ نفر تصور می‌کنند در سعادت‌اند در حالیکه در شقاوت به سر می‌برند زیرا زندگی‌هایشان با جهل همراه است. فی المثل عبادت خدا را نمی‌کند، دروغ می‌گوید، بی‌وفاست، خودخواه است، غرور دارد؛ همه این‌ها از جهل او نشئت می‌گیرد. در حالیکه باید دانست حصول سعادت با بُعد از عدمهاست. همه فیلسوفان الهی سعادت را با بُعد از عدمها تعبیر نموده‌اند. شما خواننده یقیناً با لغت «عدم» که به معنی «نیستی» است آشنا هستید؛ اما برای اینکه با این لغت بیشتر آشنا شوید به متن صفحه ۱۲۱ از جلد نهم اسفار ملاصدرا توجه فرمایید: «فکلما کان الوجود أتم، کان خلوصه عن العدم أكثر و السعادة فیه أوفر»

انسان هرچه از عدمها یعنی از جهالت‌ها، نکبت‌ها، دغله‌ها و از همه مهم‌تر جهل و بی‌آگاهی رها شود آنجاست که وجودش آتم می‌شود، سعادت در او وافرتر می‌شود و او چون آینه‌ای پر از رونق و درخشندگی خواهد شد. اگر انسانی اینگونه به خویشتن خویش بنگرد، همه دنیا را هم که به او بدهند، لحظه‌های تصور و اراده بد و آلوده در ذهنش نمی‌کند.

از طرفی، باید دانست که سعادت «هستی» است و خود را در یک چهره نشان نمیدهد. چنانکه هستی گاهی چهره در وجود دارد، گاهی چهره در عبادت، گاهی چهره در تجارت دارد و گاهی چهره در ریاضت، تعاون، سخاوت و... سعادت نیز خودش را در یک چهره نشان نمی‌دهد بلکه در چهره‌های مختلف ظاهر می‌شود.

(تو هم ای مخاطب، آن باش که گونه سعادت باشی، ما با تو به رازیم نه در پندیم!)

اما پرسش دیگری که در این مبحث می‌توان بیان کرد این است که آیا همان‌گونه که «علم» و «هستی» به نوعی سعادت هستند، «لذت» هم سعادت محسوب میشود؟ آری، تمام امتیازها در عالم از لذت‌اند، لذت زمان، لذت حرکت، لذت جسم، لذت عقل و لذت پرداختن به جهان کمالها، به جهان نابها، به جهان ارزش و بهادادان‌های جمال انسانی.

(با تو هستم؛ اگر تو آن شدی و جمالت در جمال این نابها پروانه وار در گردش افتاد و سوخت، آنگاه است که به نهایت لذت راه یافته‌ای!)

اما چگونه باید «لذت» را به مثال درآوریم؟ خریدن شاخ بز به جایگاه گری‌اش؛ یعنی لذتی که آن حیوان از خریدن موضعی از پوستش که به حادثه افتاده می‌برد این نهایت لذت برای اوست.

مثالی دیگر؛ لذت نوزاد از نوشیدن شیر مادر که همه اوج و موج و خوشی‌های او در احساس کامش از حرارت نوک پستان مادر تجربه میشود؛ آن حرارتی که توأمان با فروریختن قطرات شیر به کام آن طفل است. آری، به ظاهر این قطره‌های کوچک از عضوی به موضعی ریزان است، اما درحقیقت با این عمل آنچه انسان را کمأ و کیفأ، جسمأ و روحأ در حد نهایت به جهان آرامش‌ها و جهان قدرتهای علمی و جهان مهرها و نیروی عاطفه‌ها سوق میدهد همان لحظات سرنوشت ساز است.

پس یافتیم لذت نیز نوعی سعادت‌مندی برای انسان است، اما خود لذت به چه معناست؟ باید گفت هرچند برای تعریف لذت عباراتی مانند «درک نمودن از درون»، «از عدم پیدا شدن» و «دفع دردها» را معنی کرده‌اند، اما به راستی کدامیک از این موارد سه گانه اصل لذت را نشان می‌دهد؟ بهتر آن است بگوییم معنی نهایت لذت هنوز تعیین نشده چراکه تعریف آن امری محال است. اما اگر از خود ما بخواهید معنی لذت را بیابید همان جمله ای که رسول اکرم(ص) فرمودند: در عفو لذتی است که در انتقام نیست؛ گذشت، گذشت، گذشت در هر حال.

منبع: از سلسله مباحث تحقیقی فیلسوف متأله استاد سیدعلی موسوی، جلد نهم اسفار، بارقة 8